



## دیدن مثل ونگوگ

با او همراه می‌شویم و عشق و علاقه‌اش به سفر شرق را می‌خوانیم: «برای فلور مجذوب شدن گونه‌های رهایی و آرامش خاطر از حقارت ثروت و ذهنیت مدنی اطرافش بود.» در ذهن فلور واژه شادی با شرق مترادف شده بود. او راهی مصر می‌شود تا شادی‌اش را در کوچ و خیابان‌های بندر اسکندریه پیدا کند. دوباتن با اشاره به علاقه و سفر فلور، توضیح می‌دهد که ما به این خاطر عوامل بیگانه را ارج می‌گذاریم چون برای ما تازه‌اند و این تازگی موجب می‌شود تا فکر چنین حکمی داشت. فلور در سفر به شرق از زندگی ملال‌آور بورژوازی فرانسوی رهایی پیدا کرد و سبک تازه‌ای از زندگی را مقابل چشمانش دید. سبکی که برای او جذابیت‌های زیادی برای آموختن و یادگیری داشت و روحش را تازه می‌کرد. دوباتن، در باب کنجکاوی، ما را با هامبولت اسپانیایی آشنا می‌کند و از تفاوت‌های شهرها و روستاها سخن به زبان می‌آورد. دوباتن در این بخش ما را با «ویلیام وردز ورت» همراه می‌کند و ما از زبان او می‌بینیم شهرها جایی هستند که اضطراب موقعیت اجتماعی، حسادت و غرور را به دنبال می‌آورند و تأثیر مخربی بر زندگی‌هایمان می‌گذارند. وردز ورت هنگام اقامتش در لندن ما را متوجه نکته‌ای مهم در زندگی می‌کند: «چیزی که مرا به حیرت می‌اندازد این است که چگونه افراد دیوار به دیوار هم زندگی می‌کنند و به قول ما همسایه‌اند ولی هنوز با هم بیگانه‌اند و نام می‌نویسد. او توضیح می‌دهد که با دقت در تابلوهای ونگوگ هلندی بر دیدش بر طبیعت به او آموختند که اطرافش را به رنگ‌هایی که بوم‌های ونگوگ را سرشار می‌کرده، ببیند و به هر جا که می‌نگریسته، رنگ‌های متضاد اصلی را می‌دیده.



### سر بلندی در بودن است نه در رفتن

جان راسکین، شخص دیگری است که درباره زیبایی و توجه به زیبایی‌ها صحبت می‌کند. راسکین معتقد است سفر عجولانه و سرعت زیاد، توجه ما را از زیبایی‌ها می‌گیرد: «حرکت با سرعت ۱۰۰ کیلومتر در ساعت از میان مناظر، حتی یک ارزن هم ما را قوی‌تر، شادتر یا عاقل‌تر نمی‌کند. در جهان همیشه بیش از آنچه انسان‌ها قادر به دیدن هستند دیدنی وجود دارد، مشروط بر اینکه آرام‌تر قدم بردارند. در حرکت سریع بهتر نمی‌بینند. چیزهای باارزش را باید دید و تعمق کرد، نه اینکه باشتاب از کنارشان عبور کرد. گلوله‌ای که به سرعت می‌رود لطفی ندارد و اگر انسان واقعاً انسان است، از حرکت آرام‌تری نمی‌بیند؛ چون سر بلندی‌اش ابدأ در رفتن نیست، بلکه در بودن است.» آخرین بخش کتاب، به بازگشت اختصاص دارد و در باب عادت کردن صحبت می‌کند. نویسنده در بخش پایانی، همچون دیگر بخش‌ها همچنان نکات مهمی را گوشزد می‌کند. نکته مهمی که ما در زندگی نسبت به آن بی‌حس و سیر شده‌ایم به این برمی‌گردد که در محله‌ای که ساکن شده‌ایم، کور شده‌ایم و دیگر چیز جدیدی کشف نمی‌کنیم. باید همان محل زندگی‌مان را به گونه‌ای بنگریم که گویی تاکنون آنجا زندگی نکرده‌ایم. رسیدن به این توجه و کنجکاوی از محل زندگی، آرام آرام در سفرها ثمر می‌دهد و نگاه ما را به دنیا، حساس و نکته‌بین می‌کند. آلن دوباتن در «هنر سیروسفر» ما را به سفری مفید و سودمند با اشخاص بزرگ تاریخ می‌برد تا چگونه دیدن را یادمان دهد. نویسنده به دنبال برانگیختن حواس پنجگانه و توجه خواننده نسبت به محیط اطراف است تا او به درک بهتری از دنیا برسد. با خواندن کتاب به خوبی متوجه می‌شویم سیروسفر واقعاً یک هنر است که خیلی از ما یا آن را بدرستی نیاموخته‌ایم یا آن را فراموش کرده‌ایم.

### سفر با بودلر

در ادامه کتاب، نویسنده خواننده را با تجربه مسافرت آدم‌های بزرگ آشنا می‌کند. شاعر فرانسوی، شارل بودلر یکی از این آدم‌هاست. او در طول زندگی‌اش، بشدت مجذوب بنادر، باراندازها، ایستگاه‌های قطار، قطارها، کشتی‌ها و اتاق‌های هتل بود و اینکه در مکان‌های عبوری بیشتر احساس وطن می‌کرد تا در خانه خودش. بودلر در جایی درباره این ویژگی‌اش چنین نوشته است: «زندگی، بیمارستانی است که در آن هر بیمار آرزوی جایگزین کردن تختش را دارد. این یکی می‌خواهد جلوی رادیاتور رنج بکشد و آن دیگری تصور می‌کند اگر کنار پنجره باشد سریع‌تر بهبود می‌یابد... همیشه به نظر می‌رسد اگر آنجایی که هستیم نباشیم حال بهتر می‌شود و این مسأله جابه‌جا شدن موضوعی است که مادام‌العمر روح مرا به خود مشغول می‌دارد.» بودلر نهنه‌ها مبدأ و مقصدها را تحسین می‌کرد، بلکه به وسایل نقلیه نیز علاقه‌مند بود و بیش از همه کشتی‌های اقیانوس پیما نظرش را جلب می‌کرد: «ارابه، مرا با خود ببر! کشتی مرا از این مکان بر! مرا به دورها و دورها ببر. اینجا گل زمین از اشک ماست.»

# مثل بودلر سفر کن شیشه ونگوگ بین

آلن دوباتن در کتاب «هنر سیروسفر» چه چیزهایی به ما می‌آموزد؟

اگر آنجایی که هستیم نباشیم حال بهتر می‌شود



احمد محمدتبریزی روزنامه‌نگار

باید خیلی خوشحال و خوش‌شانس باشیم که در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که آدم‌هایی مثل آلن دوباتن در آن زیست و فعالیت می‌کنند و کتاب می‌نویسند. دوباتن آدم نکته‌بین و جزئی‌نگری است و می‌خواهد خواندگانش نیز به همین نکته‌بینی و دقت در زندگی برسند. او در کتاب‌هایش به موضوعات مختلف به شیوه‌ای فلسفی می‌پردازد و به دنبال مرتبط کردن این موضوعات با زندگی روزمره است. دوباتن مسائل مهم فلسفی را ساده‌سازی می‌کند و به مخاطبش ارائه می‌دهد. عشق، سفر، هنر، منزلت اجتماعی، شادمانی و ده‌ها عنوان دیگر، مسائلی هستند که این نویسنده سوئیس آنها را از منظر فیلسوف‌های بزرگ بررسی کرده و بعد به شکلی روان و ساده به صورت کتاب درآورده است.

### پرسه‌های میان ادبیات و فلسفه

سعی دوباتن بالاتر بردن کیفیت زندگی آدم‌ها با فلسفه و مسائلی است که ما در زندگی روزمره فراموش‌شان کرده‌ایم. کتاب «هنر سیروسفر» یکی از همین کتاب‌هاست که دوباتن با بررسی زندگی انسان‌های بزرگ و ماجراهای خودش، آن را به کتابی شیرین و خواندنی برای علاقه‌مندان به سفر تبدیل کرده است. دوباتن در «هنر سیروسفر»، تجربه‌های خودش از سفر را با اطلاعات و مطالب فیلسوفان ترکیب می‌کند و ترکیبی جذاب از ادبیات و فلسفه پیش روی خواننده قرار می‌دهد. در کل این رویه‌ای است که دوباتن در کتاب‌هایش به سراغش می‌رود و او را از دیگر نویسندگان معاصر جدا می‌کند. دوباتن مدام میان ادبیات و فلسفه پرسه می‌زند و در کنار نگاه دقیق و نافذ خودش، خواننده را با آموزه‌های اندیشمندان بزرگ هم آشنا می‌کند.

### دلشوره‌های پیش از سفر

نویسنده همچون سفر رفتن، کتاب را به چند بخش تقسیم می‌کند که نخستین بخش آن درباره عزیمت و دلشوره‌های پیش از سفر است. قطعاً همه ما پیش از سفر و هنگام بستن چمدان چنین دلشوره‌ای را تجربه کرده‌ایم که معلوم نیست چرا و از کجا به سراغ‌مان می‌آید. ما با خواندن سرگذشت یک دوک مردم‌گیز انگلیسی می‌بینیم که فکر کردن به مشقات و

سختی‌های راهی شدن و دل سپردن به دلشوره‌ها، چگونه آدم را از رفتن بازمی‌دارد. اما بروز چنین حس‌هایی چیزی بیشتر از بازی‌های ذهن و داستان‌سرایی‌های فکر، پیش از شروع یک تجربه جدید نیست. ذهن آدم علاقه زیادی به انجام عادت‌های تکراری دارد و همواره به دنبال یک حاشیه امن برای خودش می‌گردد. برای ذهن، سفر، به عملی تبدیل می‌شود که ما را از زندگی روزمره با تمام عادت‌هایش جدا می‌کند و به سمت ناشناخته‌ها می‌کشاند. پس با درک بازی‌های ذهن، باید چمدان را بست، بلیت را از روی میز برداشت و به سوی مقصد حرکت کرد. به هیچ عنوان نباید اجازه داد، دلشوره و تشویش قبل سفر، مانع حرکتمان شود. ذهن ما مدام در میان گذشته و آینده در حرکت است و کمتر فرصتی برای پیش‌پیش می‌آید تا در لحظه حال توقف کند. این نقص بزرگی است که انگار از نیاکانمان به ارث رسیده است چون آنها مدام در نگرانی از حوادث بعدی به سر می‌بردند و خیلی اوقات در کسب تجربه‌های جدید موفق نبودند. دوباتن برای حل این مشکل راه حلی ساده ارائه می‌دهد: «تا وقتی که با تلاش و کلنجار رفتن با بودن در مکانی روبه‌رویم، نهایت کاری که می‌توانیم بکنیم این است که به آنجا برویم و در آنجا سکنی بگزینیم.» با رفتن تمام دلشوره‌ها و نگرانی‌ها رنگ می‌بازد و جایش را به درک تجربه‌های جدید می‌دهد.



وردز ورت هنگام اقامتش در لندن ما را متوجه نکته‌ای مهم در زندگی شهری می‌کند: «چیزی که مرا به حیرت می‌اندازد این است که چگونه افراد دیوار به دیوار هم زندگی می‌کنند و به قول ما همسایه‌اند ولی هنوز با هم بیگانه‌اند و نام یکدیگر را نمی‌دانند.»



### سفرها قابله‌های افکارند

دوباتن در میان پرداختن به سفر انسان‌های بزرگ، نکات مهمی بازگو می‌کند که درکش کمک زیادی به بهبود کیفیت زندگی‌مان خواهد کرد. او با بیان اینکه «سفرها قابله‌های افکارند» توضیح می‌دهد که «گاهی افکار بزرگ به مناظر عظیم نیاز دارند و افکار جدید به مکان‌های جدید، یعنی افکار درونی ما که به درجا زدن گرایش دارند با گذر سریع مناظر و دیدن مناطق جدید به حرکت درمی‌آید. «شاید ذهن زمانی که باید بیندیشد از فکر کردن باز می‌ایستد» این دقیقاً به این معناست که برای رسیدن به اندیشه‌های بزرگ باید فضایی در ذهن ایجاد کنیم تا از شر افکار تکراری روزانه خارج شود و سفر و دیدن تصویرهای تازه چنین فضایی را برای ذهن آماده می‌کند. نویسنده از میان تمام وسایل نقلیه مسافرتی، قطار را بهترین مددکار اندیشیدن می‌داند: «مناظر بیرون به هیچ وجه یکنواختی بالقوه مناظر بیرون کشتی یا هواپیما را ندارد، سرعتش به حدی است که مجال درگیر شدن به آدم نمی‌دهد، در عین حال چنان کند است که چیزها را تشخیص می‌دهی.»

